

۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

با توجه به اینکه حضرت تعالی از شعرای بنام ایران با یگویم جهان اسلام هستید و همیشه از اشعار شما خیلی استفاده کرده‌ایم، خواستیم ببینم که آیا حضرت استاد مصباح هم در این زمینه بهره‌ای داشته یا نه؟

حضرت آیت‌الله مصباح در زمینه نثر قوی و ادبیات نثری خیلی بهره دارند که من اشاره‌ای می‌کنم اما در زمینه شعر من چیزی از ایشان ندیدم و گمان دارم که مساله شعر را-که جداست از نثر ادبی- حالا با ایشان نخواستند وقت شریف‌شان را صرف کنند یا مثلا آنچنان طبع قوی و قریحه سرشاری که در شعر کار بکنند، شاید در وجود ایشان نیست، به جایش الحمدلله بیان قوی، شجاعت، صراحت و نوشته‌های قوی دارند که من یادم می‌آید زمان آیت‌الله‌العظمی بروجردی بود که آن یک جریانی داشت که یک نامه بسیار مفصلی دسته‌جمعی نوشتم، بد نیست حالا با این خستگی‌ام اگر وقت هست اشاره‌ای به این نامه بکنم، آن هم در زمینه همین مسائل تهذیب اخلاق بود. ایشان و همه دوستان ما معتقد بودند که حوزه در زمان آیت‌الله‌العظمی بروجردی خشک است و مساله اخلاقی و مساله تهذیب مطرح نیست و همین‌طور هم بود چون حتی فلسفه هم که یک چیزی بود غیر از عرفان و غیر از تهذیب و یک مسائل برهانی بود، فلسفه هم می‌دانید که یک مرتبه آیت‌الله‌العظمی بروجردی برحسب صلاحدید و فشار حوزه علمیه نجف به‌طورکلی تمام درس‌های فلسفه را ایشان منع کردند، البته همه از ادامه تدریس فلسفه خودداری کردند جز علامه طباطبایی رضوان‌الله تعالی علیه که ایشان ادامه دادند، یک مقداری هم کدورتی حاصل شد بین آیت‌الله‌العظمی بروجردی و حاج‌احمدآقا معروف است حضورتان با معروف نیست، ایشان را فرستاده بودند علامه علامه طباطبایی که آقا می‌فرمایند که این درس بهتر است که تعطیلش کنید، شما هم مثل دیگران تعطیل کنید، علامه طباطبایی برآمده بود که آقای حاج‌احمد من می‌دانم که شما پیام‌ها را خوب متفکس می‌کنید، دلم هم می‌خواهد همان جوری که من می‌گویم خدمت حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی بفرمایید بگویند فقه و اصول ما امروز جوابگوی دین دشمنان اسلام به‌خصوص مارکسیست و کمونیست نیست و امروز غوغایی است در دانشگاه‌ها از این شبهات، من فلسفه را برای این می‌گویم که شاگردانی تربیت کنم که جوابگوی آن جوانان باشند و جوابگوی آن شبهات باشند، آقای حاج‌احمدآقا گفته بودند که حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌فرمایند که کسانی که پای درس شما می‌آیند نمی‌توانند این فلسفه دقیق شما را بفهمند، همه‌شان نمی‌فهمند، حضرت استاد علامه طباطبایی فرموده بودند شما به ایشان بگویید کسانی که پای درس فقه شما می‌آیند صدها نفر پای این درس فقه شما می‌آیند آیا همه شاگردان فقه شما درس فقه شما را کامل یادداشت فرامی‌گیرند در هر درسی چنین هست افرادی که کم کم نمی‌فهمند افرادی که لایقند می‌مانند و من این را وظیفه می‌دانم. آنگاه به حاج‌احمدآقا گفته بودند شما خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی سلام من را برسانید، بفرمایید درعین حال محمدحسین طباطبایی می‌گوید اگر شما امر می‌کنید بر تعطیلش، چشم اطاعت می‌کنم. ادب علامه طباطبایی بسیار زیاده بود. خوب آیت‌الله‌عظمی بروجردی مرجع وقت بود و حاج‌احمدآقا همین مساله را برده بودند وایشان دیگر گفته بودند اشکالی ندارد، امر بر نهی‌اش نکرده بودند. آن‌وقت در آن جریان عجیبی اتفاق افتاد که یک نامه‌ای تنظیم کردند حضرت آیت‌الله مصباح و بنده بودم به کمک همدیگر آقای آیت‌الله‌الأسید ابراهیم خسروشاهی بودند، بنده بودم، آیت‌الله‌مسعودی بودند، مرحوم اخوی بودند، عده‌ای بودند که تهیه آن نامه مبنی بر لزوم تدریس مسائل اخلاقی در حوزه یک‌نامه بسیار ادیبانه است که شاید ایشان داشته باشند، در نوشته‌های من هم شاید باشد، شاید هم گفتم کرده‌اشم. نامه‌ای بود که با پنجاه امضا با زحمات بسیار از علمای بزرگی مثل آیت‌الله شایخ‌مرتضی حائری، آیت‌الله‌فکور و بزرگان دیگری این نامه را امضا کرده بودند، آیت‌الله زنجانی که بعد حالا سرگذشتی دارد که باید در خاطرات بعدی به یاد من بیاورید داستان این نامه را بگویم که خود این نامه دربردارنده نکات بسیاری است.

مصاحبه با آیت‌الله محمدحسین بهجتیشفق درباره آیت‌الله علامه محمد تقی مصباح زوی، ۱۳۸۱/۸/۷
شایعه‌هایی در این زمان -که مبارزات ایشان علیه جریانات انحرافی شکل گرفته- در مطبوعات متفکس می‌کنند که ایشان هیچ گونه سابقه مبارزاتی و سیاسی ندارند و حتی از مخالفان نهضت حضرت امام(ره) بودند. حضرت‌تعالی با توجه به سابقه‌ای که با ایشان دارد، با سوابق مبارزاتی و سیاسی ایشان ارتباط خاص‌شان با حضرت امام(ره) و دیگر مبارزاتی که در آن زمان علیه رژیم فعالیت می‌کردند و تلاش‌های مبارزاتی ایشان مطالبی دارد.

اساس این تصور که سابقه مبارزاتی ایشان که بوده یا چیزی نبوده یا نبود،بالا اختلافی داشته‌اند، چیزی است که از دهان مخالفان انقلاب و مخالفان جناب استاد مصباح برخاسته و متأسفانه در بسیاری از افراد بی‌خبر هم تأثیر گذاشته است و اینچنین تهمت‌ها و بهتان‌ها درباره افرادی مثل آیت‌الله مصباح که وجودی موثر و ستون بزرگی از علم و عمل در حوزه و از اعضای محترم شورای عالی مدیریت حوزه هستند و در مبارزات و تشویق دیگران بر مبارزه شرکت فعال داشته‌اند، بی‌است.

همین‌طور اگر نظر مبارکتان باشد درباره آیت‌الله شهید بهشتی قبل از شهادت‌شان این مساله خیلی داد. ش. من آن‌وقت‌ها تهران بودم در مسجد الرسول(ص) اقامه جماعت می‌کردم، دیدم دوستان یزدی خود ما هم تحت‌تأثیر قرار گرفته‌اند و من چون رفتارآمد هفتگی می‌بودم، به‌رحال سواک توانست به یک چیز منتهی بگردد و با همه اعتراضاتی که اگر ثابت شد هرچه خواستید بکنید، نتوانستند اثبات کنند. این مساله در بین همه طلاب شایع بود (یزدی و غیریزدی) در مورد ایشان این مساله را می‌دانستند و لذا ایشان خیلی کارها را به‌صورت ریشه‌ها انجام دادن که آثار مطلوبی داشت، بدون سروصدا، حالا مثلاً فهرست مدرکات را به‌طور رتقار بود و مخفیانه کار هم به‌خاطر طول زمان یادم رفته باشد، با آن سکنه‌هایی که بنده کردم و حافظه‌ام را تقریباً نیمی از دست داده‌ام و بیشترش را از دست داده‌ام ولی خب در عین حال بعضی از چیزها را کامل، من جمله یکی از مسائلی که همیشه ایشان مخالفت می‌کرد با دارالتبلیغ شریعتمداری بود و به ما ایشان می‌گفتند که این

قبلی ندارد ایشان طبیعی است که در این لحظه کوتاه نمی‌تواند فرضی را جمع یا کم کند یا وسایل زندگی‌اش را یک جا قلم کند. بالاخره با زور بسیار عده‌ای را سوار ماشین کردم که ببرم، نیمه‌راه آنها دیدند که جدی هستم، ششیمان شدند و نیامدند، بعد به آنان حالی کردم که منزل ایشان تازه هنوز مبلغ صدها هزار تومان روی آن مقروض هستند و همه اینها نبود جز نبرنگ دشمن و به‌خصوص منافقین. بعد از شهادت ایشان و آن بیان امام‌رضوان‌الله تعالی قدس‌الله سره الزکبه مطلب روشن شد که شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی است. در مورد آیت‌الله مصباح تنها انگیزه این حرف‌ها همان است که می‌بینند؛ ایشان یک ستون انقلاب و طرفدار جدی ولایت فقیه است و با هرگونه انحراف فکری از هرکس باشد، به مبارزه برمی‌خیزد و آمادگی خود را اعلام می‌کند. از این جهت متوسل شدند به این خربه زنگ‌زده قدیمی یعنی بهتان زدن و افترا بستن، اما یک وقت اگر این مصاحبه مرا کسانی گوش کردند، من خدا را شاهد می‌گیریم آنچه بیان می‌کنم در این مصاحبه چیزهایی است که یقین دارم و فرداری قیامت هم پیش خدا دلیل دارم یعنی محسوسات و ملموسات من و چیزهای یقینی من از زندگی ایشان است. قبل از انقلاب ایشان از شاگردان برجسته امام(ره) بودند و کسی که خودش شاگرد برجسته امام باشد با آن فکر زیبایی ایشان محال است تحت‌تأثیر حرف‌های امام قرار نگیرد و همه‌جامه همراه امام بودند و قد به قدم پیرو امام بودند.

ارتباطات ایشان را با امام و سوابق مبارزاتی‌شان را خواهم گفت، یکی از کارهایی که قبل از انقلاب شروع کردند مباحثه‌جدی فقهی استدلالی بر وجود مبارزه در شرایط فعلی بود (در شرایط آن زمان) و من یادم هست که مدت‌ها این مباحثه طول کشید. طرف آن هم یکی آیت‌الله یزدی بود که یک وقت رئیس قوه قضائیه بود و الان امام‌جمعه موقت تهران است و بعضی دیگر از ادله و بزرگان بودند که حال اسم هرکدام را نمی‌برم. اصلاً این جلسه بحث برای این بود که از نظر فقهی ایشان ثابت کند مبارزه همان‌طور که امام می‌فرمایند واجب است و کل اسلام الان در خطر است. مساله فرعی از فروعات اسلام در خطر نیست، فرض اینکه کل اسلام در خطر باشد، مبارزه تا مرز شهادت و شهید شدن بر مسلمان واجب می‌شود و این مسائل را من مطلع بودم. البته گاهی به‌ندرت بنده هم در مباحثات‌شان شرکت می‌کردم، لکن ایشان پیگیر بود این کار را و آثار بسیار مطلوبی را آن روز در طبقه تحسیلکرده بالای حوزه داشت. این یکی از کارهایی بود که در قبل از انقلاب در مبارزه و لزوم مبارزه ایشان داشتند و طبق اساسنامه‌های تشکلی داشتند، البته آن اساسنامه به‌خط شریف ایشان نوشته شده بود، لکن امضا نداشت. بعضی از افراد این تشکل که واجب می‌دانستند مبارزه با ظلم و ظالم و طاغوت را بعضی‌شان دستگیر شدند و بر اثر فشار بسیاری که در زندان به آنها دادند بالاخره مطلب لو رفت و گفته شد که این اساسنامه به‌خط جناب آیت‌الله مصباح و با فکر ایشان است. منتها آیت‌الله مصباح روی زنگی خدادادی و فراست الهی که داشت، متوجه کار شد و قبل از اینکه سراغ بیابیند و ایشان را ببزند به ساواک، تمام دست‌نویس‌های خود را مخفی کردند، حتی کتاب‌های درسی اگر یک گوشه‌ای حاشیه‌ای زده بودند یک نفر مخفی کردند و دفاترشان یادداشت‌هایشان را مخفی کردند و از همان لحظه شروع کردند با دست‌چپ نوشتن و تمرین کردن و شروع کردن کار را و بنای انکار را گذاشتند، مکرر ایشان را بردند و مکرر ایشان می‌فرمود اگر مساله مادرم نبود، من هیچ لزومی نداشت آن همه پرهیز کنم. از گرفتاری هم واهمه‌ای ندارم از رفتن به زندان آن کشیدن شکنجه‌ها و اذیت‌ها و آزارها باکی ندارم، فقط مادرم آنقدر به من علاقه‌مند است که می‌ترسم در این جریان جان ببارد و سکنه کند، به‌خاطر رعایت سلامتی ایشان من حتی الامکان راه‌هایی را که بلد هستم طی می‌کنم.

درست است که بازداشت نشدند، اما یک ماه، دو ماهی خیلی ایشان را آوردند و بردند، در منزل ایشان آمدند، تمام کتاب‌هایشان را زور زدند، یک یادداشت و یک خط از ایشان پیدا نکردند، با کمال تعجب می‌پرسیدند چگونه عالمی مثل شما، صاحب‌نظری مثل شما هیچ گونه یادداشت ندارید؟ هیچ‌گونه خطی ندارید؟ ایشان می‌گفت متکی به حافظه خودم هستم. بارها فافلگیرانه برگه‌هایی به ایشان می‌دادند که پر کنند، اسمت چیست، فامیلت چیست، مدت تحصیلت چقدر است و این‌ها را با دست چپ پر می‌کردند. یک‌بار هم نشد که با دست راست‌شان پر کنند و یک کلمه هم بنویسند و نتیجه کار این شد که حتی ساواک به‌شک افتاد و دید که این خط هیچ شباهتی با اساسنامه ندارد، هیچ‌جا هم خطی از ایشان پیدا نکردند و البته این حفظ الهی بود، خیلی کشمکش زیاد بود. خود جناب استاد می‌دانستند جریان چیست. این را نمی‌شود که محل کنید بر اینکه ایشان اهل مبارزه نبودند، بسیاری اهل مبارزه بودند، خود را هم گیر نمی‌انداختند، مثل مرحوم شهید بهشتی رحمت‌الله علیه، خودش از همین سبک انسان‌های پرکار و خوب بود که سه، چهار روزی بیشتر در زندان نماند. آن هم با جواب‌هایی کافی که داده بود. ایشان را آزاد کردند از زندان، درحالی که فعالیت‌هایشان همان‌طور برقرار بود و مخفیانه کار می‌کرد. این یک نوع فراستی می‌خواهد، یک نوع زنگی خاصی می‌خواهد، البته بعضی هم بودند که با کم‌طاقت بودند یا حیل شرعی بلد نبودند. اعتراف می‌کردند و گرفتار و محکوم می‌شدن، شکنجه هم می‌شدن. آنجور می‌بودن خیلی هم بودند، لکن آیت‌الله مصباح روی این موضوع فراستی که داشت، خود را گیر نمی‌انداخت تا بتواند بیشتر کار کند، چون اگر انسان مارک‌دار می‌شد و مشخص می‌شد جلوی هرگونه فعالیتش حتی تدریس را می‌گرفتند ولی وقتی نامعلوم بود، کار خود را انجام می‌داد مخفیانه و کاری هم نمی‌توانستند بدین‌بفهمند و بر گردش بگذاردند.

بارها به ایشان گفتند اگر ثابت شد که این دست‌شماعت، جزای شما اعدام است. ایشان برداشت با همان دست چپش نوشت که اگر شما ثابت کردید بالاتر از اعدام در حق من انجام دهید، من حاضرم ولی کار من نیست، خط من هم نیست، چون با دست چپ می‌نوشت هیچ متوجه نمی‌شدن، می‌دیدند بد دست چپ نوشتن ایشان هم طبیعی است، یک چیز مصنوعی و تکلف‌آمیز نیست. به‌رحال سواک توانست به این موضوعات بگذارد و با همه اعتراضاتی که اگر ثابت شد هرچه خواستید بکنید، نتوانستند اثبات کنند. این مساله در بین همه طلاب شایع بود (یزدی و غیریزدی) در مورد ایشان این مساله را می‌دانستند و لذا ایشان خیلی کارها را به‌صورت ریشه‌ها انجام دادن که آثار مطلوبی داشت، بدون سروصدا، حالا مثلاً فهرست مدرکات را به‌طور رتقار بود و مخفیانه کار هم به‌خاطر طول زمان یادم رفته باشد، با آن سکنه‌هایی که بنده کردم و حافظه‌ام را تقریباً نیمی از دست داده‌ام و بیشترش را از دست داده‌ام ولی خب در عین حال بعضی از چیزها را کامل، من جمله یکی از مسائلی که همیشه ایشان مخالفت می‌کرد با دارالتبلیغ شریعتمداری بود و به ما ایشان می‌گفتند که این

اندیشه

دارالتبلیغ جلوگیری و جوان‌ها را مشغول می‌کند به کارهای فرعی و از کارهای اصلی بزرگ بازمی‌دارد و آن کار اصلی بزرگ مبارزه با شاه و ایادی شاه و رژیم است آن مهم است این کار باعث می‌شود جوان‌ها سرگرم دارالتبلیغ شوند و شریعتمداری دانسته یا ندانسته متوجه مطلب نیست. همیشه ایشان مخالفت می‌کرد در هر مجلس بود، جناب آیت‌الله مصباح مخالفت می‌کردند و من این را کاملاً یادم هست و از کارهایی که ایشان انجام داد حتی قبل از اینکه امام(ره) تبعید شود، از وقتی که انقلاب شروع شد تا سال ۱۳۴۳ که امام را به ترکیه تبعید کردند و بعد به نجف اشرف و جریاناتی که شد. قبل از این در درس‌ها بیاناتی امام داشتند و بعد هم حدود ۱۰-۱۱ ماه در قیطریه تحت‌نظر بودند، بعد که آمدند بعضی کارهای فرهنگی انجام گرفت که دست قوی آیت‌الله مصباح در این کار خیلی اثر داشت و زیاد بود، البته ایشان با همراهی برادر عزیزمان جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای شیخ علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی بود.

مثلاً همان یک شعری بود که بنده اول بار دربراره انقلاب گفته بودم و این اولین شعری است که در عالم ادبیات در مورد انقلاب گفته شده بود، قصیده مفصلی بود که نیمی از آن فرمایشات خود امام بود که به نظم درآورده بودم که با این بیت شروع می‌شد این قصیده: درود باد بر این انقلاب پاک درود/ که زیر سایه آن جان ملتی آسود البته شعر مفصل است تا به اسم امام را حلق می‌رسد که آنجا در آن قصیده گفته شده بود: علی‌الخصوص خمینی بزرگ قائد حق/ که عاشقانه در این راه قد علم فرمود

تقریباً ثلث قصیده درمورد وصف امام است، باقی آن درمورد فرمایشاتی بود که در درس بیان کرده بودند مثل این شعر: برای روز مصیبت فضای هفده دی/ کنند جشن و نوازند چنگ و اربت و عود/ اگر ترقی کشور به شعر و موسیقی است/ وگرنه مستی و بی‌عفتی و رقص و سرود/ به حق قسم که برای همیشه باید گفت/ چنین دیار سیاه و کثیف را بیدرد.

و پایان قصیده هم چون هنوز تخلص شفق نداشتم، به همان بهجتی تخلص می‌کردم، اولین اشتباه هم این بود که اسم خود را آوردم. دیگر بعدها هرچه انقلابی گفتم، بدون تخلص بود. آنجا در آخر قصیده این شعر بود:

فغان که درد دل بهجتی فراوان است/ ولی دریغ که نبود مجال گفت و شنود.

خب این را خدمت امام آوردم. در بیرونی خواندم در جمعیت بسیار زیاد و همان لحظه حضرت آیت‌الله مصباح با آقای هاشمی رفسنجانی تصمیم گرفتند در یک چاپخانه‌ای به چاپ برسانند. چاپ کردن این شعر هم خیلی مسئولیت بزرگی بود. برای ناشرش هم مسئولیت بزرگی داشت. برای پخش کننده‌ها هم مسئولیت بزرگ داشت در صدهزار شماره چاپ کردن و به‌سرعت هم پخش کردند که بعد از طرف ساواک بازرسه‌ها خود من آمدند، منتها اولین بار بود که این شعر را گفته بودم، خیلی سخت‌گیری نکردند. فقط امضایی گرفتند و مطلب را با یک عکسی از من و سولاتی از من دو ورق را پر کردند و رفتند. غرض اینکه عامل این کارها ایشان بودند. البته با کمک آقای هاشمی رفسنجانی، چون رابطه تنگاتنگ داشتند هم با آقای رفسنجانی هم با حضرت آیت‌الله‌العظمی مقام معظم رهبری و نشر آن خیلی کار مشکلی بود و پخش آن که خیلی کار مشکلی بود، بعد دومرتبه وقتی امام از قیطریه برگشتند، یک مثنوی بلندی گفته شده بود:

زندانی دور از نظر رسته ز زندان و شده جلوه گر/ روی زمین موج طرب ریخته گریه و خنده به‌هم آمیخته.
چنان شعر مفصلی بود، بعد شرح مملکت ایران و وطن در آن دوره سیاه طاغوت داده شده بود که این شعرها به‌علاوه چند قصیده بسیار مفصل و خوب که یک مقایسه‌ای بین امام و انبیا، اعظام شده بود که آن قصیده هم در آن جزوه بود. غرض کنم که مضمون یک شعر این بود آن کسی که خواب دیده بود که ساقی شاه‌خواهد شد، نیاز خود را درخواست کرد، ولی پوست ما هرگز نه تنها چنین کاری را نکرد، بلکه فرمود هرکس برای من کاری بکند، من رضی نیستم و ناخرسندم. حالا یک مقایسه‌ای در آن شعرها شده بود، آن‌هم صدهزار شماره چاپ شد. البته حتی یک شماره الان در دست خود نیست در جمع‌آوری اشعار خود آن را ضبط کنم. شاید در خیمت بعضی از دوستان مثل جناب آقای وافی یا جناب آیه‌الله مصباح یک نسخه‌اش باشد اگر بتوانند پیدا کنند. صدهزار شماره چاپ شد. در روز جشن که در مدرسه قیضیه برگزار شد، پخش شد. منتها گوینده‌ها معلوم نبود. البته قسمتی از این اشعار اخیراً در اسناد انقلاب که دارد به‌تدریج چاپ می‌شوند ذکر شده، منتها نوشتند که این جزوه را فاقیم، منتها نه گوینده‌اش را می‌شناسیم و نه می‌دانیم که کی این را چاپ کرده، کی پخش کرده و کی منتشر کرده، اما اصل شعر را ضبط کردند. این مثلاً از کارهای ایشان بود. این تازه وقتی بود که امام اینجا بودند، بعد که امام تبعید شدند و به نجف اشرف رفتند، ارتباطات ایشان با امام بسیار قوی بود. من یادم است یکی دو تا نامه که گزارشات کار ایران را برای امام نوشته بودند، دوستان خصوصی خودشان آن را برای ما خواندند که بسیار شورانگیز بود و تمام ریز مطالب را نوشته بود و امام دربرابر آن نامه بسیار تحسین کرده بود و خوشحال شده بود از جریاناتی که جناب آیت‌الله مصباح نوشته بودند و دومرتبه هم خاموش ننشستند به فکر افتادند که باید یک نشریه‌ای داشته باشیم. البته جمعی از دوستان مثل جناب آقای آیت‌الله شرف‌نظر نجازو نمی‌کردند. با هم، هم قسم‌شدیم که به هیچ کس از مطلب چیزی نشود بر سر انتخاب آن روزنامه. مخفیانه شبانه مدتی فکر کردیم تا بالاخره انتقام را برگزیدیم و جناب آیت‌الله مصباح پسندیدند که به‌نام انتقام باشد این روزنامه. انتقام شب‌ها چاپ می‌شد. تحلیل‌های سیاسی‌اش کلاً از حضرت آیت‌الله مصباح بود. البته قسمت‌های ادبی و شعری آن از بنده بود، ولی اصل اساس و طراح آن آیت‌الله مصباح بودند و بیشتر زحمت را حقیقتاً ایشان می‌کشیدند. آیت‌الله مصباح حق بسیار بزرگی بر گردن ما دارند که ما را هم در این وادی می‌انداختند و افرادی هم بودند که عامل پخش بودند و شبانه پخش می‌کردند که مثلاً من جمله حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین آشیخ ابوالقاسم وافی نماینده بزرگان و رهبری و تولیت مسجد جمرکان، مثلاً ایشان بودند که با چه زحماتی می‌بردند پخش می‌کردند. همین‌طور یادم می‌آید جناب آقای برهان و برخی دوستان با زحمت بسیار می‌بردند این طرف و آن طرف و پخش می‌کردند و کسی نمی‌دانست مرکز این کار کجاست، لکن هیچ‌گونه چاپخانه‌ای حاضر نبود این را چاپ کند. ناچار شدیم که یک زحمت بسیار بسیار زیادی که دستگاه پلی‌کیپی قوی بخریم. خب شما می‌دانید که اصلاً تهیه پول برای پنج، شش تا طلبه معتدل (حالا کم‌بضاعت بودم) تهیه این پول چقدر مشکل بود و خریدن آن چقدر مشکل بود، چون برای اینکه فروشنده موظف بود به هرکس که خریدار است بنویسد و گزارش به ساواک بدهد که این

چنین دستگاهی فلان طایفه‌ای خریدند یا فلان جمعی خریدند. مخفی کردن این کارها خیلی کار مشکل و دشواری بود. ما با این دستگاه پلی‌کیپی و دیگر امکانات این روزنامه شبانه مخفیانه انتقام راهی پیدا کردیم. البته آیت‌الله مصباح زحمتش را کشیدند و مقدار زیاد پول را ایشان فراهم کردند. بعد که کارها خیلی سخت شد و نزدیک بود که مساله لو برود، برای اینکه حداقل عده‌ای گرفتار نشوند بتوانند با آن کار بکنند، بنا شدیم که این دستگاه پلی‌کیپی را مخفیانه نگهداری کنیم. هر ماهی مثل کسی از دوستان بود، که با هم هم قسم‌شده بودیم. یکی از کسانی که در این رابطه بود، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای جواد الهی کنی بود که خب هم فعالیت بسیاری داشت و هم خودش روحا انقلابی بود. بالاخره آخرش چون ایشان منزل‌شان کن تهران بود، یک مخفیگاه خوبی بود به آنجا منتقل کردیم. دوسال جناب آیت‌الله مصباح منتقل یکی همین مساله بود، باز مساله دیگری که به دستور امام وقتی برای اختفای خودشان در خود کن بود، از بس با هم رفت‌وشد داشتیم بعد از چندسال تازه توانستیم آن دستگاه پلی‌کیپی را به یک موسسه معتبری رایگان هدیه کنیم. این کارها کار ساده‌ای نبود. در آن زمان این کارها خیلی خیلی اهمیت بسیاری داشت، یکی همین مساله بود، باز مساله دیگری که به دستور امام وقتی که اینجا بودند و قبل از تبعید به نجف مساله این بود که هر استانی یک تجمعی از طلاب داشته باشند، مطالب سیاسی را برای طلبه‌ها بزرگو کنند و درجریان باشند. من یادم هست هفته‌ای یک شب این جلسه استان یزد بود. البته هر دوسال یک‌مرتبه هم سرپرست عوض می‌شد. دو نفر باید باشند که این دو نفر معمولاً جناب آیت‌الله مصباح بودند، بعد هم در درجه بعد بنده ناقابل بودم. گاهی هم جناب آقای وافی یا آقای سیدمحمدتقی محصل همدانی سرپرست می‌شدند. ما از مقام معظم رهبری دعوت می‌کردیم آنجا سخنرانی می‌کرد بر لزوم تشکل بر لزوم مبارزه. گاهی آنها از ما دعوت می‌کردند در مجالس هفتگی خراسانی که خیلی مجلس پرشوری داشتند. آنجا صحبت می‌کردیم. گاهی آیت‌الله مصباح صحبت می‌کردند، گاهی بنده صحبت می‌کردم. خب اینها از کارهایی بود که نشان‌دهنده علاقه شدید ایشان به مساله مبارزات بود و اصلاً چرا‌ها دوری برویم؛ تأسیس موسسه در راه حق در این راه بود. تأسیس مدرسه حقانی که بعد شاگردهای بزرگوارش اغلب در مراکز مهم بعد انقلاب شرکت کردند به‌خصوص در نیروی قضایی از همین باب بود و آیت‌الله مصباح هم در مدرسه حقانی نقش بسیار بزرگی داشتند. خود بنده هم به‌عنوان گزینش نفرت تازه هرساله قدری کار می‌کنم آنجا و بحث اخلاقی هم داشتم و همچنین ادبیات فارسی را، اما می‌دانم آیت‌الله مصباح با جان و دل با آیت‌الله شهید قدوسی همکاری داشت با آیت‌الله شهید بهشتی که موسس مدرسه حقانی بودند همکاری داشت و همین ساختن آن مدرسه برای همین پرورش مبارزه بود البته و تأکید بر علمی شدن مدرسه‌ها بود که نمونه‌شان بدهند. بعد هم به آیت‌الله خزاری و آقای معزی، آقای سیدجمال دین‌پرور عرض کنم که شهید غلام‌حسین حقانی و حضرت آیت‌الله مصباح آن مدرسه در راه حق را درست کردند برای جواب سوالات جوان‌ها برای همین مبارزه در شکل علمی و عملی آن. این کار اساسی بود و واقعا نهایت بی‌انصافی است که اگر کسی بگوید فردی مثل آیت‌الله مصباح که این همه زیرکانه و حکیمانه کار کرده برای انقلاب و واقعا خود را مایه گذاشته این را بگوئیم که نه‌خبر، مساله مباحثات ایشان به طرفداران شریعتی باز از این باب بود که آن در بحث دیگری حالا در مبارزه ایشان با مسائل اعتقادی من عرائضی خدمت‌تان عرض می‌کنم. ما در جمع ایشان در تمامی مراحل انقلاب این حالت را داشتیم، بعد هم که انقلاب پیروز شد، ایشان آرام‌آرام در کنار امام کارهای حساس شروع کرد، انقلاب را در حوزه رهبری کرد ایشان و همین موسسه در راه حق را ایشان طرحش را پیشنهاد کرد به ما. همین هم تحقیقاتی امام‌خمینی که الان به‌صورت دانشگاه با دوازه رشته خیلی عالی الحمدلله مشغول به طراحی است، ایشان مسئولش بود. الان اینجا یک مرکز نوری شده که همه این دوازه رشته فوق لیسانس را دارد، و علاوه در چهار رشته دکتری دارد، در رشته اقتصاد و فلسفه دکتری دارد، در رشته روانشناسی دکتری دارد،



در رشته علوم قرآنی دکتری دارد و مورد قبول وزارت علوم هم هست. خب یک‌چیز رسمی خیلی عالی جدی این کار را طرحش با هزار زحمت انجام داد. آن وقت وقتی بود که هم مسائل کشور خیلی بغرنج شده بود، گرفتاری‌ها زیاد بود و به حوزه کمتر رسید می‌شد. امام به آیت‌الله مصباح فرموده بود که طرحی دارید و کتب پایه‌ای که بعدها می‌خواهد علوم شما از این کتب پایه برداشت بشود که اسلامی باشد فلسفه اسلامی، روانشناسی اسلامی، تربیت اسلامی، اقتصاد اسلامی باشد نه اقتصاد دانشگاه‌های فعلی (آن وقت) اینجا خوب در رشته خود الان اما خیلی اصلاح شده تا به اینجا رسید، ولی اوایل که اینجور نبود. اوایل یک فتوکیپی بود از دانشگاه‌های غرب. همین دانشگاه تهران و دانشگاه پهلوی در شیراز وضعیت جوری بود که بنده‌زاده محمد که امروز مهندس نیروی اتمی است و دکتری را دارد می‌گزارند در رشته خودش، بعد از یکی دوسال که درس خواند آنجا، آمد گفت بابا اقتدر بد است که اگر شما می‌خواهی برای من نیمه‌دینی باقی بماند باید اجازه بفرمایید انصراف بدهم. گفتیم انصراف بده. بعد از آن آمد انصراف داد و یک سال‌و نیم طلبه شد تا بعد از انقلاب شد و رفت در کردستان و چهارپنج سال، دومرتبه دانشگاهش را دوباره گذراند و تمام کرد رشته دکترایش را، به به حال غرض اینکه بحث علیه دانشگاه‌ها یک فتوکیپی از دانشگاه‌های غربی و اروپایی است حقیقتاً. البته ما مختصر تفاوتی اصلاح شده تا به اینجا رسید. اصلاً قابل مقایسه با وضع اینجا نیست و من می‌دانم که این چندسال به‌خصوص این دوسال آیت‌الله مصباح چنان کار کرد و از شاگردهای تربیت‌شده رشد و خوش فهمش استفاده برد و به کار واداشت. با راهنمایی ایشان کتب پایه نوشتند که این کتب پایه را وقتی خدمت امام بردند امام خوشحال شد و به ایشان اجازه هرگونه کار داد و حتی حمایت مالی کرد از این مرکز. بعد از رحلت امام هم، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودند که کار خیلی خوب پیش رفت و از ایشان حمایت کردند و نوشته‌های مقام معظم رهبری در دسترس هست. یک چیزی نیست که مخفی باشد درمورد عدد گزارشات اسناد مصباح، و اینها مساله‌ای است که نشان‌دهنده عظمت کار ایشان است. غرض اینکه ایشان در مسائل مبارزاتی پیشقدم بودند، جزء افراد پیشقدم بودند منتها بعضی‌ها کار می‌کنند صدار [اظهار] می‌کنند بعضی نه، مثل صف هاشمی مروراید در دل دارند ولی دادی نمی‌زنند. فریادی هم بر نمی‌آورند. بعضی‌ها مثل مرغ هستند، یک تخم می‌خواهند بگذارند، داد و فریادشان بلند می‌شود. این دلیل نیل‌شود بر اینکه آنها فعال‌ترند [و] این آدم ساکت و آرام، این آدم اهل مبارزه نیست. یک جمله یادم آمد خدمت شما بگویم خیلی از نظیر اینها را ما داریم و آن وقت‌هایی که امام در نجف اشرف بودند بنده رفته بودم تهران بیشتر رفتن من هم خدا می‌داند که دیدم حوزه دیگر درس‌هایش رونقی ندارد آمدم تهران تا اگر می‌شود قدم‌هایی برداشت. در مسجد الرسول مجیدیه شروع به فعالیت کردم مسجد را با سعی خودم و رفا ساخته شد و مرکزی شد برای انقلاب، برای پخش رساله‌های امام، برای پیام‌های امام، برای مسائل دیگر امام که در طول مدت اختناق عجیب تمام شب‌های احیا با صراحت هرچه تمام‌تر موقع قرآن سرگرفتن دعا برای سلامتی ایشان با اسم می‌کردیم و خودمان را گذاشته بودیم در گرو که هرچه شد، شد. دیگر، چهارده مسجد دور هم بودیم فقط یکی مسجد حجت‌ابن‌الحسن و یکی مسجد الرسول و باقی مساجد اصلاً به‌نحوی بود که اگر یک اعلامیه‌ای یا حتی رساله امام دست کسی می‌دیدند اوقات تلخی می‌کردند که چرا اعلامیه امام

در رشته علوم قرآنی دکتری دارد و مورد قبول وزارت علوم هم هست. خب یک‌چیز رسمی خیلی عالی جدی این کار را طرحش با هزار زحمت انجام داد. آن وقت وقتی بود که هم مسائل کشور خیلی بغرنج شده بود، گرفتاری‌ها زیاد بود و به حوزه کمتر رسید می‌شد. امام به آیت‌الله مصباح فرموده بود که طرحی دارید و کتب پایه‌ای که بعدها می‌خواهد علوم شما از این کتب پایه برداشت بشود که اسلامی باشد فلسفه اسلامی، روانشناسی اسلامی، تربیت اسلامی، اقتصاد اسلامی باشد نه اقتصاد دانشگاه‌های فعلی (آن وقت) اینجا خوب در رشته خود الان اما خیلی اصلاح شده تا به اینجا رسید، ولی اوایل که اینجور نبود. اوایل یک فتوکیپی بود از دانشگاه‌های غرب. همین دانشگاه تهران و دانشگاه پهلوی در شیراز وضعیت جوری بود که بنده‌زاده محمد که امروز مهندس نیروی اتمی است و دکتری را دارد می‌گزارند در رشته خودش، بعد از یکی دوسال که درس خواند آنجا، آمد گفت بابا اقتدر بد است که اگر شما می‌خواهی برای من نیمه‌دینی باقی بماند باید اجازه بفرمایید انصراف بدهم. گفتیم انصراف بده. بعد از آن آمد انصراف داد و یک سال‌و نیم طلبه شد تا بعد از انقلاب شد و رفت در کردستان و چهارپنج سال، دومرتبه دانشگاهش را دوباره گذراند و تمام کرد رشته دکترایش را، به به حال غرض اینکه بحث علیه دانشگاه‌ها یک فتوکیپی از دانشگاه‌های غربی و اروپایی است حقیقتاً. البته ما مختصر تفاوتی اصلاح شده تا به اینجا رسید. اصلاً قابل مقایسه با وضع اینجا نیست و من می‌دانم که این چندسال به‌خصوص این دوسال آیت‌الله مصباح چنان کار کرد و از شاگردهای تربیت‌شده رشد و خوش فهمش استفاده برد و به کار واداشت. با راهنمایی ایشان کتب پایه نوشتند که این کتب پایه را وقتی خدمت امام بردند امام خوشحال شد و به ایشان اجازه هرگونه کار داد و حتی حمایت مالی کرد از این مرکز. بعد از رحلت امام هم، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودند که کار خیلی خوب پیش رفت و از ایشان حمایت کردند و نوشته‌های مقام معظم رهبری در دسترس هست. یک چیزی نیست که مخفی باشد درمورد عدد گزارشات اسناد مصباح، و اینها مساله‌ای است که نشان‌دهنده عظمت کار ایشان است. غرض اینکه ایشان در مسائل مبارزاتی پیشقدم بودند، جزء افراد پیشقدم بودند منتها بعضی‌ها کار می‌کنند صدار [اظهار] می‌کنند بعضی نه، مثل صف هاشمی مروراید در دل دارند ولی دادی نمی‌زنند. فریادی هم بر نمی‌آورند. بعضی‌ها مثل مرغ هستند، یک تخم می‌خواهند بگذارند، داد و فریادشان بلند می‌شود. این دلیل نیل‌شود بر اینکه آنها فعال‌ترند [و] این آدم ساکت و آرام، این آدم اهل مبارزه نیست. یک جمله یادم آمد خدمت شما بگویم خیلی از نظیر اینها را ما داریم و آن وقت‌هایی که امام در نجف اشرف بودند بنده رفته بودم تهران بیشتر رفتن من هم خدا می‌داند که دیدم حوزه دیگر درس‌هایش رونقی ندارد آمدم تهران تا اگر می‌شود قدم‌هایی برداشت. در مسجد الرسول مجیدیه شروع به فعالیت کردم مسجد را با سعی خودم و رفا ساخته شد و مرکزی شد برای انقلاب، برای پخش رساله‌های امام، برای پیام‌های امام، برای مسائل دیگر امام که در طول مدت اختناق عجیب تمام شب‌های احیا با صراحت هرچه تمام‌تر موقع قرآن سرگرفتن دعا برای سلامتی ایشان با اسم می‌کردیم و خودمان را گذاشته بودیم در گرو که هرچه شد، شد. دیگر، چهارده مسجد دور هم بودیم فقط یکی مسجد حجت‌ابن‌الحسن و یکی مسجد الرسول و باقی مساجد اصلاً به‌نحوی بود که اگر یک اعلامیه‌ای یا حتی رساله امام دست کسی می‌دیدند اوقات تلخی می‌کردند که چرا اعلامیه امام

در رشته علوم قرآنی دکتری دارد و مورد قبول وزارت علوم هم هست. خب یک‌چیز رسمی خیلی عالی جدی این کار را طرحش با هزار زحمت انجام داد. آن وقت وقتی بود که هم مسائل کشور خیلی بغرنج شده بود، گرفتاری‌ها زیاد بود و به حوزه کمتر رسید می‌شد. امام به آیت‌الله مصباح فرموده بود که طرحی دارید و کتب پایه‌ای که بعدها می‌خواهد علوم شما از این کتب پایه برداشت بشود که اسلامی باشد فلسفه اسلامی، روانشناسی اسلامی، تربیت اسلامی، اقتصاد اسلامی باشد نه اقتصاد دانشگاه‌های فعلی (آن وقت) اینجا خوب در رشته خود الان اما خیلی اصلاح شده تا به اینجا رسید، ولی اوایل که اینجور نبود. اوایل یک فتوکیپی بود از دانشگاه‌های غرب. همین دانشگاه تهران و دانشگاه پهلوی در شیراز وضعیت جوری بود که بنده‌زاده محمد که امروز مهندس نیروی اتمی است و دکتری را دارد می‌گزارند در رشته خودش، بعد از یکی دوسال که درس خواند آنجا، آمد گفت بابا اقتدر بد است که اگر شما می‌خواهی برای من نیمه‌دینی باقی بماند باید اجازه بفرمایید انصراف بدهم. گفتیم انصراف بده. بعد از آن آمد انصراف داد و یک سال‌و نیم طلبه شد تا بعد از انقلاب شد و رفت در کردستان و چهارپنج سال، دومرتبه دانشگاهش را دوباره گذراند و تمام کرد رشته دکترایش را، به به حال غرض اینکه بحث علیه دانشگاه‌ها یک فتوکیپی از دانشگاه‌های غربی و اروپایی است حقیقتاً. البته ما مختصر تفاوتی اصلاح شده تا به اینجا رسید. اصلاً قابل مقایسه با وضع اینجا نیست و من می‌دانم که این چندسال به‌خصوص این دوسال آیت‌الله مصباح چنان کار کرد و از شاگردهای تربیت‌شده رشد و خوش فهمش استفاده برد و به کار واداشت. با راهنمایی ایشان کتب پایه نوشتند که این کتب پایه را وقتی خدمت امام بردند امام خوشحال شد و به ایشان اجازه هرگونه کار داد و حتی حمایت مالی کرد از این مرکز. بعد از رحلت امام هم، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودند که کار خیلی خوب پیش رفت و از ایشان حمایت کردند و نوشته‌های مقام معظم رهبری در دسترس هست. یک چیزی نیست که مخفی باشد درمورد عدد گزارشات اسناد مصباح، و اینها مساله‌ای است که نشان‌دهنده عظمت کار ایشان است. غرض اینکه ایشان در مسائل مبارزاتی پیشقدم بودند، جزء افراد پیشقدم بودند منتها بعضی‌ها کار می‌کنند صدار [اظهار] می‌کنند بعضی نه، مثل صف هاشمی مروراید در دل دارند ولی دادی نمی‌زنند. فریادی هم بر نمی‌آورند. بعضی‌ها مثل مرغ هستند، یک تخم می‌خواهند بگذارند، داد و فریادشان بلند می‌شود. این دلیل نیل‌شود بر اینکه آنها فعال‌ترند [و] این آدم ساکت و آرام، این آدم اهل مبارزه نیست. یک جمله یادم آمد خدمت شما بگویم خیلی از نظیر اینها را ما داریم و آن وقت‌هایی که امام در نجف اشرف بودند بنده رفته بودم تهران بیشتر رفتن من هم خدا می‌داند که دیدم حوزه دیگر درس‌هایش رونقی ندارد آمدم تهران تا اگر می‌شود قدم‌هایی برداشت. در مسجد الرسول مجیدیه شروع به فعالیت کردم مسجد را با سعی خودم و رفا ساخته شد و مرکزی شد برای انقلاب، برای پخش رساله‌های امام، برای پیام‌های امام، برای مسائل دیگر امام که در طول مدت اختناق عجیب تمام شب‌های احیا با صراحت هرچه تمام‌تر موقع قرآن سرگرفتن دعا برای سلامتی ایشان با اسم می‌کردیم و خودمان را گذاشته بودیم در گرو که هرچه شد، شد. دیگر، چهارده مسجد دور هم بودیم فقط یکی مسجد حجت‌ابن‌الحسن و یکی مسجد الرسول و باقی مساجد اصلاً به‌نحوی بود که اگر یک اعلامیه‌ای یا حتی رساله امام دست کسی می‌دیدند اوقات تلخی می‌کردند که چرا اعلامیه امام

در رشته علوم قرآنی دکتری دارد و مورد قبول وزارت علوم هم هست. خب یک‌چیز رسمی خیلی عالی جدی این کار را طرحش با هزار زحمت انجام داد. آن وقت وقتی بود که هم مسائل کشور خیلی بغرنج شده بود، گرفتاری‌ها زیاد بود و به حوزه کمتر رسید می‌شد. امام به آیت‌الله مصباح فرموده بود که طرحی دارید و کتب پایه‌ای که بعدها می‌خواهد علوم شما از این کتب پایه برداشت بشود که اسلامی باشد فلسفه اسلامی، روانشناسی اسلامی، تربیت اسلامی، اقتصاد اسلامی باشد نه اقتصاد دانشگاه‌های فعلی (آن وقت) اینجا خوب در رشته خود الان اما خیلی اصلاح شده تا به اینجا رسید، ولی اوایل که اینجور نبود. اوایل یک فتوکیپی بود از دانشگاه‌های غرب. همین دانشگاه تهران و دانشگاه پهلوی در شیراز وضعیت جوری بود که بنده‌زاده محمد که امروز مهندس نیروی اتمی است و دکتری را دارد می‌گزارند در رشته خودش، بعد از یکی دوسال که درس خواند آنجا، آمد گفت بابا اقتدر بد است که اگر شما می‌خواهی برای من نیمه‌دینی باقی بماند باید اجازه بفرمایید انصراف بدهم. گفتیم انصراف بده. بعد از آن آمد انصراف داد و یک سال‌و نیم طلبه شد تا بعد از انقلاب شد و رفت در کردستان و چهارپنج سال، دومرتبه دانشگاهش را دوباره گذراند و تمام کرد رشته دکترایش را، به به حال غرض اینکه بحث علیه دانشگاه‌ها یک فتوکیپی از دانشگاه‌های غربی و اروپایی است حقیقتاً. البته ما مختصر تفاوتی اصلاح شده تا به اینجا رسید. اصلاً قابل مقایسه با وضع اینجا نیست و من می‌دانم که این چندسال به‌خصوص این دوسال آیت‌الله مصباح چنان کار کرد و از شاگردهای تربیت‌شده رشد و خوش فهمش استفاده برد و به کار واداشت. با راهنمایی ایشان کتب پایه نوشتند که این کتب پایه را وقتی خدمت امام بردند امام خوشحال شد و به ایشان اجازه هرگونه کار داد و حتی حمایت مالی کرد از این مرکز. بعد از رحلت امام هم، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودند که کار خیلی خوب پیش رفت و از ایشان حمایت کردند و نوشته‌های مقام معظم رهبری در دسترس هست. یک چیزی نیست که مخفی باشد درمورد عدد گزارشات اسناد مصباح، و اینها مساله‌ای است که نشان‌دهنده عظمت کار ایشان است. غرض اینکه ایشان در مسائل مبارزاتی پیشقدم بودند، جزء افراد پیشقدم بودند منتها بعضی‌ها کار می‌کنند صدار [اظهار] می‌کنند بعضی نه، مثل صف هاشمی مروراید در دل دارند ولی دادی نمی‌زنند. فریادی هم بر نمی‌آورند. بعضی‌ها مثل مرغ هستند، یک تخم می‌خواهند بگذارند، داد و فریادشان بلند می‌شود. این دلیل نیل‌شود بر اینکه آنها فعال‌ترند [و] این آدم ساکت و آرام، این آدم اهل مبارزه نیست. یک جمله یادم آمد خدمت شما بگویم خیلی از نظیر اینها را ما داریم و آن وقت‌هایی که امام در نجف اشرف بودند بنده رفته بودم تهران بیشتر رفتن من هم خدا می‌داند که دیدم حوزه دیگر درس‌هایش رونقی ندارد آمدم تهران تا اگر می‌شود قدم‌هایی برداشت. در مسجد الرسول مجیدیه شروع به فعالیت کردم مسجد را با سعی خودم و رفا ساخته شد و مرکزی شد برای انقلاب، برای پخش رساله‌های امام، برای پیام‌های امام، برای مسائل دیگر امام که در طول مدت اختناق عجیب تمام شب‌های احیا با صراحت هرچه تمام‌تر موقع قرآن سرگرفتن دعا برای سلامتی ایشان با اسم می‌کردیم و خودمان را گذاشته بودیم در گرو که هرچه شد، شد. دیگر، چهارده مسجد دور هم بودیم فقط یکی مسجد حجت‌ابن‌الحسن و یکی مسجد الرسول و باقی مساجد اصلاً به‌نحوی بود که اگر یک اعلامیه‌ای یا حتی رساله امام دست کسی می‌دیدند اوقات تلخی می‌کردند که چرا اعلامیه امام

در رشته علوم قرآنی دکتری دارد و مورد قبول وزارت علوم هم هست. خب یک‌چیز رسمی خیلی عالی جدی این کار را طرحش با هزار زحمت انجام داد. آن وقت وقتی بود که هم مسائل کشور خیلی بغرنج شده بود، گرفتاری‌ها زیاد بود و به حوزه کمتر رسید می‌شد. امام به آیت‌الله مصباح فرموده بود که طرحی دارید و کتب پایه‌ای که بعدها می‌خواهد علوم شما از این کتب پایه برداشت بشود که اسلامی باشد فلسفه اسلامی، روانشناسی اسلامی، تربیت اسلامی، اقتصاد اسلامی باشد نه اقتصاد دانشگاه‌های فعلی (آن وقت) اینجا خوب در رشته خود الان اما خیلی اصلاح شده تا به اینجا رسید، ولی اوایل که اینجور نبود. اوایل یک فتوکیپی بود از دانشگاه‌های غرب. همین دانشگاه تهران و دانشگاه پهلوی در شیراز وضعیت جوری بود که بنده‌زاده محمد که امروز مهندس نیروی اتمی است و دکتری را دارد می‌گزارند در رشته خودش، بعد از یکی دوسال که درس خواند آنجا، آمد گفت بابا اقتدر بد است که اگر شما می‌خواهی برای من نیمه‌دینی باقی بماند باید اجازه بفرمایید انصراف بدهم. گفتیم انصراف بده. بعد از آن آمد انصراف داد و یک سال‌و نیم طلبه شد تا بعد از انقلاب شد و رفت در کردستان و چهارپنج سال، دومرتبه دانشگاهش را دوباره گذراند و تمام کرد رشته دکترایش را، به به حال غرض اینکه بحث علیه دانشگاه‌ها یک فتوکیپی از دانشگاه‌های غربی و اروپایی است حقیقتاً. البته ما مختصر تفاوتی اصلاح شده تا به اینجا رسید. اصلاً قابل مقایسه با وضع اینجا نیست و من می‌دانم که این چندسال به‌خصوص این دوسال آیت‌الله مصباح چنان کار کرد و از شاگردهای تربیت‌شده رشد و خوش فهمش استفاده برد و به کار واداشت. با راهنمایی ایشان کتب پایه نوشتند که این کتب پایه را وقتی خدمت امام بردند امام خوشحال شد و به ایشان اجازه هرگونه کار داد و حتی حمایت مالی کرد از این مرکز. بعد از رحلت امام هم، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودند که کار خیلی خوب پیش رفت و از ایشان حمایت کردند و نوشته‌های مقام معظم رهبری در دسترس هست. یک چیزی نیست که مخفی باشد درمورد عدد گزارشات اسناد مصباح، و اینها مساله‌ای است که نشان‌دهنده عظمت کار ایشان است. غرض اینکه ایشان در مسائل مبارزاتی پیشقدم بودند، جزء افراد پیشقدم بودند منتها بعضی‌ها کار می‌کنند صدار [اظهار] می‌کنند بعضی نه، مثل صف هاشمی مروراید در دل دارند ولی دادی نمی‌زنند. فریادی هم بر نمی‌آورند. بعضی